

بررسی تشخیص در اشعار قانع

پخشان محمد محمود

گروه زبان فارسی، دانشکده زبان، دانشگاه صلاح الدین،
اربیل، اقلیم کردستان، العراق.

دردهای ملت خویش را با آن بیان کنند. آنان سختی‌های ملت را متحمل شده و در پی ترسیم چهره‌ی واقعی استعمارگران و ظالمان بوده‌اند. وطن خواهی و میهن دوستی یکی از مضمون‌های شعری آنان بوده است. یکی از این شاعران قانع است، وی در دورانی پراز اختناق و ظلم و ستم زندگی می‌کرد و به همین دلیل از آرایه تشخیص در اشعار استفاده کرده است. با کمک تشخیص عناصر بیجان طبیعت را به خدمت گرفته است و با نهایت مهارت و چیره دستی و زیبایی کلام، خصایص و احساسات انسانی را برای آنها قایل شده است، و به آنها حرکت و حیات و احساس بخشیده است، وی استعمار ستیزی، عدالت خواهی، آزادی طلبی و... را با کمک تشخیص‌های از نوع؛ ساده و پیچیده در اشعارش ترسیم می‌نماید. روش پژوهش مطالعه کتابخانه‌ای بر مبنای تحلیل محتوا است.

کلید واژه‌ها:

تشخیص ساده، تشخیص پیچیده، اشعار قانع.

چکیده:

شاعرانی در دوره‌های مختلف تاریخ بشر، پا به عرصه ادبیات نهادند که وطن خواهی و میهن دوستی یکی از مضمون‌های شعری آنان بوده است و شعر را به یکی از جایگاه‌های بارزی تبدیل کرده‌اند که بتوانند، احساسات و

Article Info:

DOI: 10.26750/Vol(9).No(2).Paper10

Received: 27-July-2021

Accepted: 18-August-2021

Published: 29-March-2022

Corresponding Author's E-mail:

Pakhshan.mahmoud@su.edu.krd

Copyright©2022 Journal of Raparin University.

پیشگفتار:

جاندار پنداری یا تشخیص از جمله آرایه های ادبی است که به نوعی به تفکر بشر اولیه برمی گردد چون «در تفکر بشر قدیم همه چیز جاندار است» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۶۵-۶۶). می توان حتی اسطوره را هم به نوعی به آرایه تشخیص مرتبط دانست چرا که با بینشی بدوی از اشیاء و طبیعت، انسانها؛ اسطوره سازی می کرده اند. یعنی انتقال روح و صفات آدمی به آنها مورد نظر بوده است. (محمدی، ۱۳۸۸: ۲). در آرایه تشخیص که، به انتقال روح آدمی به محیط و دادن همه خصوصیات بشر ذیروح است به اشیاء غیر ذیروح، همانند اسطوره سازی می تواند یک فعالیت انیمیشنی (animistic) هم تصور کرد. (براهنی، ۱۳۷۱: ۱۲۲). که در روزگار ما رواج فراوانی هم دارد. بنابراین «یکی از زیباترین صورخیال در شعر است، که شاعر، عناصر بی جان طبیعت را با کمک نیروی تخیل خویش، به حرکت و جنبش در می آورد و یا بهتر بگویم جان می بخشد. در نتیجه هنگامی که از دریچه ذهن شاعر - اشعار وی- به اشیاء و یا طبیعت می نگریم همه چیز سرشار از حرکت و حیات می شود. این مسئله ویژه شعر نیست در بسیاری از تعبیرات مردم عادی نیز می توان یافت. برخی از شاعران به مسئله تشخیص بیش از دیگران پرداخته اند و این سبب شده است که، در شعر آنها وصف ها با حرکت و حیات بیشتری همراه باشد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۴۹).

قانع شاعر در اشعارش، عناصر بیجان طبیعت را به خدمت گرفته است و با نهایت مهارت و چیره دستی و زیبایی کلام، خصایص و احساسات انسانی را برای آنها قایل شده است، و می توان گفت: به آنها حرکت و حیات و احساس بخشیده است. این پژوهش به بررسی تشخیص در اشعار قانع می پردازد و سعی دارد به سوالاتی از قبیل: ۱- تشخیص در اشعار قانع چگونه است و کدام نوع از انواع آن را بیشتر استفاده کرده است؟ ۲- مقصود شاعر از بکارگیری آرایه تشخیص جواب بدهد. در این پژوهش ابتدا به معرفی شاعر پرداخته، سپس به شرح و شناخت تشخیص و انواع آن اشاره شده است، و در ادامه ی کار «تشخیص و انواع آن» در دیوان شاعر بررسی و ترجمه شده، ابیاتی که شاعر، آرایه تشخیص را در آن بکارگرفته است شرح و توضیح داده شده است. و نتیجه، فهرست منابع، ترجمه چکیده به زبان کردی و عربی و انگلیسی، پایان بخش این پژوهش است. روش تحقیق: کتابخانه ای وصفی تحلیلی است، که ابتدا با استناد به روش کتابخانه ای از لحاظ تئوری، به چستی تشخیص، و بعدا نیز، به شیوه تحلیلی، به بازتاب ابعاد گوناگون تشخیص در اشعار قانع پرداخته شده است.

پیشینه ی تحقیق: در باره ی تشخیص، پژوهش های زیادی در زبان فارسی انجام شده بعنوان نمونه؛ تحقیق علی محمدی و جمیله زراعی، به نام «بررسی و تحلیل آرایه تشخیص در سروده های قیصر امین پور». و «تشخیص در اشعار پروین اعتصامی» نوشته احمد غنی پور ملک شاه و «تأملی در مجاز، استعاره و تشخیص» نوشته حسن یاسینی و «تشخیص در اشعار شفیع کدکنی» نوشته فردین ایران پورمان. متأسفانه بعد از جستجوی زیادی در بین پایان نامه های کارشناسی ارشد و دکترای موجود در کتابخانه ها، هیچ موردی در مورد قانع شاعر و هم چنین درباره ی تشخیص در اشعار قانع، بدست نیامد.

۱-۱- زندگینامه قانع:

شیخ «محمد عبدالقادر کهلوس شیخ سعید محمد دولاش»، ملقب به «قانع» از ساداتی است که به کابلی معروفند، در سال (۱۳۱۸ هجری قمری) - ۱۸۹۸ میلادی - در آبادی «ریشین» یکی از روستاهایی توابع «شهرزور»، بعد از چهارده خواهر متولد شده و در چهل روزگی پدرش را از دست می دهد و در سن چهار سالگی مادرش وفات می کند. (خه زنه دار، ۲۰۱۰: ۴۶۱-۴۶۲). سید «چوری مریوانی» که یکی از نزدیکان پدرش بوده، سرپرستی وی را به عهده می گیرد و به تربیت و تحصیل وی همت می گمارد. قانع در سن نوجوانی به شهرهای «سردشت»، «سلیمانیه»، «سقز»، «کویسنجاق» و «کرکوک» سفر کرده است و بعد از این سفرهای طولانی، به «سلیمانیه» برمی گردد. برای ادامه ی تحصیل به نزد علامه «ابن القرداغی» می رود، اما به علت گرفتاریهای خانوادگی ترک تحصیل کرده و به شغل‌های، مکتب داری و امامت در روستاها مشغول بکار می شود. (همان منبع قبلی) و (دیوان قانع، ۱۳۸۴: ۳-۱۹). پدر و اجداد قانع اغلب شاعر بوده‌اند و مادرش هم قریحه شاعری داشته است، به همین دلیل از همان نوجوانی به دلیل ذوق فطری به شعر گفتن رو کرده است. قانع در سال (۱۳۴۲ ه. ق) با فرزند سومش به نام «وریان»، در زندان «قاجار»، که در تهران بود، زندانی می شوند. هردو بعد از مدتی آزاد می شوند. قانع، در سال (۱۳۸۵ ه. ق) در آبادی «له‌نگه‌دی» که یکی از روستاهای توابع «پینجویین» می باشد، در سن (۶۷) سالگی سر به بالین خاک نهاده است. (دیوانی قانع، ۱۳۸۴: ۳-۱۹). زبان شعر «قانع» بسیار غنی و بلیغ و موثر است، احاطه ی وسیع او به میراث تاریخی باعث شده که اندیشه هایش را زیباتر بیان کند. شعر قانع، بیشتر درباره ی مسائل و مشکلات اجتماعی دوران زندگی وی می باشد. بنابراین می توان گفت: شعر قانع روایتگر رویدادها و ظلم هایی است که خود دیده و چشیده است. به همین دلیل و این خصوصیت و ویژگی، باعث شده که شخصیتی پر شور و آزاده در اشعار وی نهادین شده، خواننده را به هیجان آورد. قانع شاعر برای انتقاد از مسائل و مشکلات و در امان ماندن روح و جان‌ش به تشخیص پناه برده است. وی نمادهای متفاوتی را در کنار بکارگیری آرایه تشخیص در اشعار استفاده کرده است. (عبدالله، ۲۰۱۰: ۹۲). که باعث شده است، شاعر آزادی بیشتری در بیان مضامین و محتواهای خواسته و لازمه عصر خود، داشته باشد. اشاره به سنت‌ها و اساطیر کهن و زبان ادبی فاخر وی، و عشق و علاقه به وطن و مردمش، صلابت و سنگینی خاصی به اشعار وی بخشیده است. نابسامانی اجتماعی و ظلم و ستم حکام در اشعار، آشکارا نمایان است. هرچند در بعضی از اشعار، سرگردانی، تنهایی و گریز از مردم و اجتماع هم عصرانش را نیز می بینیم. و هرازگاهی هم به نوعی، به هجو و زیر سوال بردن مسائل اجتماعی نیز پرداخته است، که برای بیان همه آنها نیز، به «تشخیص» پناه برده است. (خه زنه دار، ۲۰۱۰: ۴۶۱-۴۸۵). برای مثال این شعر وی: «به کوفر تیمه‌گه‌ن نه شعاری وردم هه مووی پهند و دورو مهرجانه بۆتان». (دیوان قانع: ۴۹). یعنی: اشعارم را به غلط تفسیر نکنید و بدانید که همه اشعارم نصیحت و در و گوهر و مرجان می باشد. «قانع» سعی دارد بوسیله سحر کلمات در اشعارش، ما را با فضای سیاسی و اجتماعی زمان خود آشنا نماید. «واز آنجا که هر کسی فرزند زمانه خودش است طبیعتاً در اشعار وی از اوضاع و احوال تاریخی عصر خود وی تاثیر پذیرفته است». (نیکوخت، ۱۳۹۱: ۱۲). و برای ورد به فضای فکری شاعر یا قلمرو معنایی اشعارش، اولین گام، برای فهمیدن مقصود شاعر، لذت بردن از پیام وی است و سپس با خواندن شعر به تأنی در فضایی فکری وی - باید - قرار بگیریم. (همان منبع قبلی) و (آرام، ۲۰۱۰: ۹۰). فضایی شعری که بیشتر مواقع انتقادی و گاهی مواقع طنز آمیز را برای خواننده شعر بوجود می آورد. در قلمرو معنایی اشعارش سعی دارد که با تجربه ها و حوادث گذشته وهم عصرانش آشنایمان سازد. از عقاید و باورهایش و از جهان بینی اش آگاهمان می کند. (ناهیده، ۲۰۱۰: ۷۲) و (شفیعی کندکئی، ۱۳۹۲: ۵۷). و می توان گفت در کنار اندیشه

آزادی و میهن دوستی اش، ستیزه جویی و مقاومت در برابر جهان خواران را به ما می آموزد. به تعبیر امروزی درباره قانع می توان گفت که؛ آرزوی نوعی سوسیالیسم، نیز کم و بیش در اشعارش خودنمایی می کند. همانطور که برهمگان معلوم است که برای «تحلیل متن جدا از شرایط تاریخی آن و رها از همه عواملی که در خارج از حوزه متن قرار دارد، ...مسئله رابطه متن با زندگینامه با روانشناسی مؤلف و یا شرایط اقلیمی و طبقاتی و فرهنگی حاکم بر آفاق خلاقیت او، اعتبار و اهمیت خویش را دارا است...» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹: ۱۹-۲۰). و چون «...شعر راستین، همیشه فوران مستقیم احساسات شخصی - شاعر - است. و ارزشهای آن را ماهیت عاطفه بیان شده - در شعر شاعر - تعیین میکند.» (طاهری، ۱۳۸۵: ۴۱-۴۲). در بررسی اشعار قانع، فرم و قالب شعر مطرح نبوده بلکه؛ بیشتر به محتوای شعر توجه شده است. به شیوه ای آنچنان قوی، که در درون خود احساس می کنید و با آن احساسات بیان شده ارتباط برقرار می کنید. برای تاکید بر این موضوع باید با «فروغ» هم رأی باشیم که می گوید: «...چیزی که در یک شعر مطرح است فرم و قالبش نیست، محتوایش است. و اگر محتوای یک شعر آن باشد که من در دوره خودم احساس کنم که می توانم با آن ارتباط داشته باشم بنابراین صد در صد شعر است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۳۱-۳۲). با اندک آشنایی با تاریخ منطقه، به این نکته معترف خواهیم بود که دوران زندگی قانع پراز حوادث تلخ بوده است، بخصوص برای قانع دورانی؛ پر از آشوبها و حادثه های تکاندنده بوده است. بی شک شخصیتی چون قانع نمی توانسته دور از حوادث روزگارش بوده باشد. بهمین دلیل قانع، شاعری تجددخواه و آزادی خواه بار آمده و در اشعاش، خبری از ستایش حکام و مسئولین، نیست. در اشعار وی به ارزشهای انسانی و دفاع از آزادی و یادآوری گذشت‌های پر افتخار ملت روبرو می شویم.

۲-۱- تشخیص و انواع آن

«تشخیص» در «لغت» به معنی تمیزدادن و شخصیت بخشیدن و در «اصطلاح علم بیان» نسبت دادن صفت های انسانی به چیزهای بی جان و انتزاعی است. (داد، ۱۳۸۲: ۲). و (خان محمدی، ۱۳۸۴: ۸۵-۸۶). بنابراین «...آدم گونگی، تشخیص است که گوینده عناصر یا امور ذهنی را به رفتار آدمیوار بیاراید...» (کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۵۰). تشخیص بیشتر در شعر کاربرد دارد اما در هردو زمینه شعر و داستان به کار می رود و اساس تمثیل هم می باشد. (میر صادقی، ۱۳۸۸: ۷۵). انتخاب عنوان «تشخیص» کار ناقدان معاصر عرب می باشد. (کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۵۰). و در زبان انگلیسی، اصطلاح «personification» یا «recognition» آورده شده است که از کلمه «person» به معنی شخص و آدم است در «اصطلاح بیان» نیز، آدم گونگی یا تشخیص گویند که گوینده عناصر بی جان یا امور ذهنی را به رفتار آدمی وار بیاراید. (داد، ۱۳۸۲: ۲). و در اصطلاح بیان و نقد ادبی «...آن است که گوینده و نویسنده مفاهیم و اشیاء و عناصر بی جان طبیعت را با نیروی تخیل خویش، جان یا در واقع شخصیت ببخشد و به جنبش و تحرک وادارد.» (شریفی، ۱۳۸۷: ۲۱۷) و (مهدی، ۱۳۸۸: ۵۷۶-۵۷۸). پس به معنی تمیزدادن و شخصیت بخشیدن و نسبت دادن صفتهای انسانی به چیزهای بی جان و انتزاعی است. (محمدی، ۱۳۸۸: ۳) و (دانش نامه ادب فارسی، ۱۳۸۰: ۲۸۱). ناقدان «اروپایی» درباره تشخیص گفت‌اند: «...بخشیدن صفات انسان و احساس انسانی به چیزهای انتزاعی و زندگی بخشیدن به اشیاء را تشخیص گویند.» (محمدی، ۱۳۸۸: ۴) و (کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۵۰). «...در خطاب‌های ارسطو نیز بدین شیوه آمده است؛ to set things before the eyes به عنوان قراردادان اشیاء زیر چشم، که آنرا به عنوان یکی از صور مجاز هم خوانده اند...» (همان منبع قبلی). «...جان بخشی به پدیده‌ها و اشیاء، یکی از شگردهای است که در بسیاری از تمثیل‌های اخلاقی و فلسفی دیده می شود و غالباً امور انتزاعی و مفاهیم و خصایل یا تیپها، شخصیت انسانی پیدا

می کنند...» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۱۲۶). و هیأت های خیر و شر را بعهده می گیرند. میر صادقی می گوید: «تشخیص نوعی اسناد مجازی و از مباحث فن بیان است. بسیاری از خصوصیات آن با تعریف «استعاره^۱ مکنیه» قابل تطبیق است که می توان آن را «تشخیص اجمالی» خواند، و نوع دیگر آن «تشخیص تفضیلی» است که شاعر، اشیاء و مظاهر طبیعت را به صورت انسانی در نظر می گیرد و آنان را با تمام خصوصیات انسانی توصیف می کند.» (میر صادقی، ۱۳۷۳: ۷۰) و (محمدی، ۱۳۸۸: ۱۰۸).

و اما در تشبیه ادعای همانندی دو چیز را داریم و در استعاره^۲ ادعای این همانی آن دو چیز را. «(نوروزی، ۱۳۸۰: ۴۳۴). و در آخر تشخیص را به ساده و پیچیده هم، تقسیم بندی کرده اند که تشخیص ساده؛ «...تصویری که شاعر ارائه می کند، به طور ساده و روان می توان از مشبه، یعنی مضاف الیه، به مشب بهی که ذکر نشده است، رسید.» (غنی پور ملکشاه، ۱۳۹۰: ۴۷). و اما تشخیص پیچیده؛ «در این نوع تصویرسازی شاعر نسبت به گونه ساده آن پیچیده است و به تأمل بیشتری نیاز دارد. شاعر یک یا چند خصوصیت را از یک شی انتزاع می کند و سپس، آن امر منتزاع را مورد حکم و تداعی قرار می دهد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۶۱). و (غنی پور ملکشاه، ۱۳۹۰: ۴۷). ما در این مقاله بر مبنای چند نوع مختلف، تقسیم بندی شناخته شده و معروف برای تشخیص که به آنها اشاره گردید است، اشعار قانع را تحلیل و بررسی کرده ایم.

۲- بررسی انواع تشخیص در اشعار قانع:

همانطور که در بخش قبل اشاره شده آرایه تشخیص را می توان به تشخیص ساده و پیچیده تقسیم بندی کرد؛ پس تصویری را که شاعر ارائه می کند، و به طور ساده و روان می توان از مشبه، یعنی مضاف الیه، به مشبه بهی که ذکر نشده است، رسید.» (غنی پور ملکشاه، ۱۳۹۰: ۴۷). تشخیص ساده می گویند.

۱-۲- الف) تشخیص ساده :

در شعر (شیوه نی نیشتمان)، که در مفهوم ناله و زاری برای وطن است:

«هه وری به ختی کوردستانه، شیوه ن و گریان ئه کا

نالئ نالی کورده کانه جهرگ و دل بوریان ئه کا ...

... هینده جارئ بوو له چاوی کوردستان فرمیسکی خهم

بی ته ماشا که ن! هه زاران تانجه رو و سیروان ئه کا...» (قانع، ۱۳۸۸: ۵۷).

قانع، ابر را به انسانی تشبیه کرده است که در حال ناله و گریه برای کردستان است. ابر دارای همه خصوصیات و صفات بشری است، که «...استعاره مکنیه یا انسانوارگی و یا همان تشخیص گفته می شود...» (شمیسا، ۱۳۷۹: ۳۶). از نوع تشخیص ساده می باشد. با استفاده از تشخیص، شاعر «کردستان» را به انسان تشبیه کرده که بخت و اقبال وی را هم به ابری در حال بارش تشبیه کرده است و وجه شبه را هم، گریه آورده است. تا کلام رساتر و روشنتر به خواننده شعر برسد. از گریه و ناله کردستان، رودخان ها، پر آب شده اند. «...صفات داده شده در شعر به نوعی حرکت و حیات همراهند و حاصل آن خلق صحنه هایی زیبا و شورانگیزی

است...» (شغی کدکنی، ۱۳۹۱: ۳۱-۳۲). که توسط بکارگیری تشخیص می توانید احساس نماید که با تک تک کلمات در جمله ها ارتباط برقرار کرده‌اید.

۲-۲-ب) تشخیص پیچیده:

همانطور که قبلا گفتیم: در شعر (به‌رگی ماته‌می) که به معنی «لباس عزا» است، اگر دقت نمایم؛ «بویه دل دایم لیباسی ماته‌می وا له‌به‌را

خانه خوییه، ناروا دووکه‌ل له مالی بی‌ده‌را

...زه‌وقی دل مه‌لوفی تاله، هیئده تالی چه‌شتووه

نابینی له‌زه‌ت له‌شه‌هدی وه‌سل، یا خود شه‌ککه‌را...» (قانع، ۱۳۸۸: ۶۷-۶۸).

قانع، درد و رنج را به دودی تشبیه کرده است. «دل» لباس عزا بر تن می کند و دود صاحب خانه‌ای است که در ندارد. قانع میخواهد خفقانی را که در عصر وی بر مردم حکم می کرده است، نشان دهد. این شعر جهان بینی و شخصیت و محیط هنرمند را برای ما ترسیم می کند که از آن به دنیای درونی و روحی شاعر پی ببریم. احساس اسیربودن و بی چارگی به خواننده شعر دست می دهد. شاید؛ این شعر مروری است بر زندگی و روزگار شاعر. در سرودن این شعر، شاعر به دنبال آرامی و امنیت ندیده و گم گشته اش می گردد.

و در شعر (چونیه‌تی زه‌مانه) در معنی اوضاع و احوال زمانه. که باز هم از تشخیص پیچیده استفاده کرده است، شاعر می گوید:

«بی‌حیایی باوه نه‌مرو، قوربه سه‌ردا‌کا‌حه‌یا

که‌نده‌لان سه‌ر به‌رزه و شاده، خوی بشاریتو چیا

گول نه‌گه‌ر نه‌قلی بیی، قه‌ت سه‌ر له خاک ناکه‌ته‌ده‌ر

چونکه روژی درک و داله و گه‌رمی بازاری گیا

با له‌هه‌ورا سه‌رنیگون بن مانگ یا روژی جوان

شه‌مشمه‌مه کویره نه‌لی: من نامه‌وی شو‌عه‌ی چیا...» (قانع، ۱۳۸۸: ۶۸). شاعر می گوید: بی شرمی امروز رواج دارد و دره‌ها-

منظور انسانهایی که صفات خوب انسانی را از دست داده‌اند- سربلند هستند و کوههای سرکش- کوه را نمادی برای انسانهای خوب استفاده کرده است- شرمنده اند، و اگر گلها عاقل باشند هرگز سر از خاک بر نمی آورند. چراکه زمان، زمان خار و خاشاک و گیاهان هرزه است - خار و خاشاک را نمادی از انسانهای بد و خرابکار آورده است- و بهتر است که ماه و خورشید در پشت ابرها ناپدید شوند چون دوره، دوره و زمانه خفاشها است- منظور تاریک پرستان و عقب ماندگی آنان است- و می گوید: من طلوع خورشید را از پشت کوه نمی خواهم. و خواهان تاریکی و شبند. خفاش نماد تاریکی و شب، نشانه ای از خفقان عصر شاعر است. قانع، خفاش را استعاره آورده است. و از لحاظی هم می توان گفت که؛ تشبیه خیالی و وهمی بکار گرفت‌ه‌شده است. چون دره و کوه را به انسانهای سربلند و شرمنده - انسانهای خوب و انسانهای فاسد- تشبیه کرده است. تک تک اجزاء کوه و دره حسی هستند و بی شرمی و افتخار و سربلندی نیز که وجود خارجی ندارد. یادآور می شویم که «... رواج تشبیهات خیالی و وهمی در شعر، مربوط به اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم - معمول و متداول بوده- است و یکی از مشخصات تبدیل سبک خراسانی

به سبک عراقی و شعر بینابین این دو سبک است...» (شمیسا، ۱۳۷، ۸۰). قانع در این شعر خواسته وضعیت اجتماعی بد زمان خود را برای آیندگان بیان کند.

شعر (دهمه ته قیی «ن» و «س»). قانع در این شعر، دو شخصیت به نامهای «ن» و «س» را خلق کرده و آنان را به گفتگو واداشته است. شخصیتهای «ن» و «س» هماننده دو شخصیت زنده، باهم گفتگو می کنند:

«س: پاشا مهره‌ها، چونه نه حوالت؟ چونه ته‌گیر و پیلانی سالت؟

بوچی عاجزی؟ بو دوش داماموی؟ خه‌ریک پیلانی کام لیتقه و ماوی؟

ن: نه فه‌ندم، قوربان، لیمان قه و ماوه له‌رووت به‌دوور بی، حالمان شیواوه

عه‌بدی هه‌ردوو کمان کوردی سه‌ر شیواوه ناوی نازادی نه‌خه‌نه ناوانا

کئی بی حاجه‌تی مالمان بشورئ سهد سال ده‌ری که‌ین، نه و هه‌رنه توری...» (قانع، ۱۳۸، ۴۵۷-۴۵۹). شاعر، دلی پر

از غم و نارحتی داشته است. شیوه‌گفتمان در شعر متکی بر «تک‌گویی» است، «...تک‌گویی یا تک‌صدای در متن را می‌توان

محصول روزگار استبداد تفسیر کرد...» (زمانی، ۱۳۹۷، ۶-۱۸). ناسیونالیستی‌گفتمان این شعر یک فرد وطن‌خواه و عاشق آب و خاک

نیاکانش است و از ذلت و خواری هموطنانش، بیزار است.

۳-۲- تشخیص‌های دیوان قانع را می‌توان به شیوه‌های زیر هم طبق‌ه‌بندی کرد.

۱- شخصیت‌بخشیدن به اشیاء

«...شاعر برای پویا نشان دادن یک شیء بی‌جان... جان و یا روح به وی می‌بخشد «...از زبان آن سخن می‌گوید...» که باعث

می‌شود فضایی زنده و طبیعی در ذهن خواننده بوجود آید و وی را همراه و هم‌گام با خود کند. (غنی‌پور ملک‌شاه، ۱۳۹۰: ۴۸). در شعر

زیر قانع، سخن‌گفتن و شکستن در مخزن اسرار و لاف زدن را به قلم نسبت می‌دهد. این خصوصیات انسانی را به قلم نسبت

داده و باعث ایجاد، نوعی نزدیکی همگونی در خواننده می‌شود. حیات‌بخشیدن به قلم در شعر، فضای شعری را برای شنونده

و خواننده ملموس و زنده تر می‌سازد.

شعر (له‌گه‌ل قه‌له‌م)، با قلم. گفتوگویی یک طرفه دارد در مفهوم: قلم قربان نوکت. مثل حاتم باش و والا کن درگاه اسرار و در

دریای علم توحید را و در دریایی از یکتایی، و بی‌همتایی را بازکن و خودستایی نکن! قانع، قلم را به صورت انسانی مجسم

کرده است که در حضورش ایستاده همه صفات انسانی را به قلم نسبت می‌دهد. هیأت حاصله از (ایماژ و تصویر، تابلوی درست

شده است، که فقط اذهان با تجربه و مأنوس به شعر، قادر به لذت بردن و درک این شعر می‌شوند. می‌توان استنتاج کرد که

عرصه سخن را بی‌کرانه کرده است. و نوعی ایجاز و حذف را که؛ «...یکی از راههای بسیار پیچیده و غیر قابل تحلیل و تعلق در

زبان شعر- است - و موجب تشخیص کلمات و رستاخیز واژه‌ها می‌شود...» (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۹۱: ۲۳). نیز بکار برده است. همانند

کلماتی نظیر: «ده‌بیره و ده‌بشکینه»، که به معنی؛ سخن شیوا آغاز بنما و بشکن.

« قه‌له‌م! قوربانی نووکت بم، ده‌بیره فه‌سحه‌ت و گوفتار

وه‌کوو حاته‌م ده‌بشکینه خه‌زینه‌ی جه‌وه‌ه‌ری نه‌سرار

له‌به‌حری عیلمی وه‌حده‌ت‌دا، نه‌ده‌ی لافی هونه‌رمه‌ندی

نه جینگه ئه قله بو بیر و نه ریگه ی لوتفه بو گوفتار....» (دیوان قانع، 1388: 117).

۲- شخصیت بخشیدن به مکان

در این نوع تشخیص «...مکان در نظر شاعر زنده می شود و مانند انسانی، زبان به سخن می گشاید...» (غنی پور ملکشا، ۱۳۹۰: ۴۸). شعر (له گه ل گردی سه یوان)، به معنی با تپه سیوان. همان طور که معلوم است شاعر صفت جان بخشی را به مکان مردگان و یا قبرستانی داده که در آن انسانهای زیادی آرمیده اند. و از زبان قبرستان به کسانی که در آن تپه و یا قبرستان سیوان خفت هاند سخن می گوید. «...چه ن شیخی راستی چه ن عالمی دین

چه ن شوړه سواران خاوه ن ئه سپ و زین ...چه ن شاعیری هوژ، ته بیعه ت رهوان

ساف و بی گری وهک ئاوی سیروان

...یهک یهک لای من جه ماتیان جه مه قانع به راستی هه ر تۆمان که مه...» (دیوان قانع، ۱۳۸۸: ۳۸۲-۳۸۷). معنی شعر تپه؛ به اسامی کسانی که در آنجا به خاک سپارده شده اند، اشاره می کند. و از جمله؛ چند شیخ و عالم دینی و چندین پهلوان و ثروتمند. شاعر وصف آنان بزرگواران می کند و به آب سیروان تشبیهشان می کند. و در آخر اضافه می کند که همگی در آنجا جمعشان جمع است و فقط قانع را کم دارند.

تپه گورستان را به انسانی تشبیه کرده و سپس به گفتگو و یادی آوری خاطرات و گذشت هها می پردازد. در این شعر خیال شاعر شکل گرفته و شکل خیال او یک پدیده مادی و محسوس از جهان هستی است، «...خیال پدیده ای که در اندیشه شاعر و در حافظه او ضبط شده است. و در لحظه ای که شاعر، تحت تاثیر عاطفه خود چاره ای جز گفتن ندارد؛ متناسب با چیزی که او را خوش یا ناخوش آمده است، در صحنه خیال ظاهر می شود.» (ثروتیان، ص: ۱۹). این شعر برای خواننده به نوعی «...زبان آرکائیک یا باستانگرایی دارد...» (همان منبع قبلی). و یا می توان تصور کرد که کودک درون قانع از تنهایی و بی همدمی با گورستان بگفتگو نشسته و از جهتی هم به نوعی پیری خود را بیان می کند چون با مرگ و گورستان و جایگاه ابدی به گفتگو نشسته است. و در شعر دیگر قانع، با نام (له گه ل شاری خورمال) به معنی با شهر خورمال، نیز که یک مکان معروفی است در کردستان عراق، شاعر در این گفتگو بعد از وصف شهر خورمال، از او می خواهد که از تاریخ و گذشت ههایش بگوید، در جواب وی شهر خورمال، همانند شخص با تجربه و دنیادیده ای به سوالات قانع جواب می دهد. چند بیت از مثنوی زیبای شهر خورمال در زیر آمده است:

| | |
|------------------------------------|--|
| یادگاری دهوری حیثمهت په ناهان | «ئهی شاری خورمال دهسکاری شاهان |
| نیشانهت دیاره که کونه شاری... | خه زینه ی میژوو بو کوردهواری |
| به کووره ی کاوه، به رهنجی قوباد |من سویندت ئه ده م به قولنگی فه رهاد |
| کی له گیتی دا ناوی نای خولمار؟.... | کی توی بنیاد کرد؟ کی توی کرد به شار؟ |
| | در جواب شهر می گوید: |

له من خراپتر دهروون له خه م که یل هه ژاری مه زلوم، مه جنونی بی له یل

قوبادی فهیروز هاته رووی مهیدان...
 شاره زووری کرد به مهلبه ندی خوئی خه رچی جوانرۆش
 ئەهاته وه بۆی...» (قانع ۱۳۸۸: ۳۸۸-۳۹۱). مفهوم شعر بالا؛ ای شهر یادگار بزرگی و حشمت پادشاهان، ای سرچشمه اسرار، برهمگان
 آشکار است که شهر بزرگ و مشهوری در گذشته بوده‌ای. سوگندت می دهم به تیشه فرهاد به کوره کاوه و به رنج و زحمت‌های
 قباد، برایم بگو، که چه کسی سنگ اولی‌هات را بنیاد نهاده است؟ و چه کسی در این گیتی نام تورا خورمال نهاد؟ در جواب قانع،
 شهر به سخن می آید و می گوید: ای فقیر و نادر و مظلوم، ای مجنون بدون لیلا، ای که از من پردرد تر و مظلومتری، «قباد
 فیروز» بود که سلطنت را در دست گرفت و «شارزور» را برای سلطنت خود انتخاب کرد. باج و خراج «جوانرو» را نیز می گرفت.
 در ادامه به وسعت مرزهای منطقه فرمانروای «قباد»، اشاره می کند و می گوید: که منطقه «هورامانات» و رشته کوه «لهون» تا
 شهر «سنندج» و «سقز» و «مریوان» را هم حکمرانی می کرده است. و برای اینکه از حمله دشمن در امان باشند قلعه های را
 درست کردند و شهر «خورمال» را هم برای پایتخت فرمانروای خود، انتخاب کرده‌اند. اشتیاق شاعر به گذشت‌های دور شاید
 شکل دگرگون شده‌ای از «... میل به مادر... همچون کودکی ضعیف و درمانده به مادری حمایت کننده و التیام دهنده زخمها پناه
 می برد تا با ایماژ خیالی یک بودگی، بر احساس ناخودآگاهانه هجران فائق آید...» (پاینده، ۱۳۸۸: ۱۸).

در شعر بعدی گفتگوی جالبی با دل خود می کند. این شعر را در غم مرگ همسرش، سروده است. «ئهی دلّهی خه مبار
 به‌سیه، تا به‌که‌ی گریان و زار؟! تازه بی سووده خه یالی مه‌سکه‌ن و یار و دیار! بی سه‌لیقه هه‌وری
 نه‌گه‌ت و له به‌ختم جه‌م بووه...» (دیوان قانع، ۱۳۸۸: ۱۰۷).

در شعر دیگری به نام (له‌گه‌ل شاخی هه‌وراماندا) یعنی با کوه هورامان. باز می بینیم که در این شعر قانع به کنایه قریب زنجیره
 کوه‌های «هورامانات» را مخاطب خود قرار داده و با محتوای شعر ما را باخود به گذشت‌های دور منطقه آشنا می سازد. در زیر
 چند بیت از شعر، با کوه هورامان آورده شده‌است:

| | |
|------------------------------------|------------------------------------|
| «قه‌لای هۆز و گه‌ل، شاخی هه‌ورامان | پرسیارم هه‌یه ده‌ستم به‌دامان |
| له‌لام رووناکه شاخیکی سه‌ختی | پشت و کۆمه‌کی وه‌خت و بی وه‌ختی... |
| ...ئیسته نازانم بۆچی بی ره‌نگی؟ | دور بی له‌گیانت، بۆچی دلته‌نگی؟ |

در جواب:

| | |
|---------------------------------|---------------------------------------|
| وتی ئهی قانع، له من بی که‌ستر | له من داماو‌تر، له من بی ده‌ستر |
| بۆچی لیت پرسیم؟ دهر دم گرانه | وامن پیته ئه‌لیم، زۆر چاک بزانه |
| ته‌ماشنا ئه‌که‌م به‌رزه ده‌ماخم | له ناو شاخانا سه‌رگه‌وره‌ی شاخم |
| نه تانک و نه توپ ئیشم تیناکا | به سه‌د ته‌یاره، به‌ردئک لانا‌دا...». |

(دیوان قانع، ۱۳۸۸: ۴۵۰-۴۵۴).

در این شعر هم همانند نمون‌های قبلی؛ کوه را با صفات انسانی در مقابل خود تصور کرده و بعد از وصف تواناییها و خوبیهایش
 از کوه می خواهد که به سوالاتش پاسخ گوید. کوه هم به درد دل با قانع زبان باز می کند. معنی و مفهوم شعر این است؛ ای
 قلعه و کوه هورامان، دستم به دامانت، سوالی دارم جوابم را بده. بر من روشن و آشکار است که تو کوه سرکش و سختی هستی
 و پشت و پناهی برای روزگار خوشی و ناخوشیها هستی... ولی نمی دانم حالا چرا بی رنگ و روی؟ دور از جانت چرا دلتنگی؟

کوه در جواب می گوید: ای قانع، ای که از من تنها تر و از من بدبخت تری! بیچاره تری! چرا سوال کردی؟ چون دردم شدید و بی درمان است. حالا که پرسیدی پس بشنوا! وقتی که به خودم می نگرم وبعد به دیگران نگاه می کنم. خود را یک سرو گردن از آنها بالاتر – بهتر – می دانم، در بین کوهها من از همه بلندتر و مستحکم تر و بزرگترم. نه تانک و نه توپ تأثیری بر من دارند و نه از صد هواپیما هم کاری بر می آید.

شعر هورامانات، محصول روزگار استبداد ظالمان است و به همین دلیل افتخار به نژاد و گذشته برای رهانیدن خویش از رنج زندگی و درد نداری و ظلم ستمکاران زمانه بوده است. و حتی یأس و ناامیدی، دلشکستگی از مردم و فرار از اجتماع و روی آوردن قانع به طبیعت و گفتگو با طبیعت ناشی از آن می تواند باشد.

در شعر زیر نیز قانع برای شکار به منطق‌های به اسم «دوله سور» رفته است. این منطقه، بین «پینجویین» و «شاره‌زور» قرار دارد. ویرانه یک شهر را در آنجا می بیند. و می گوید که؛ در طی سه روز سوار کاری نتوانسته از آن ویرانه شهر بیرون برود – شاعر خواسته بگوید که ویرانه شهر بسیار بزرگ بوده است – خرگوشی را شکار می کند و خون آن بر سنگی می ریزد و آن سنگ به صدا در می آید. گذشته شهر و تاریخ قوم مادها را برای قانع نقل می کند.

«...سوار نه سب بووین روین بو شکار نه م شیوو نه وشوو به روژ و نزار

پراوگهی نه وهلمان دولی دوله سوور... .

...له روژی چواره م که رویشکمان کوشت که سه‌رمان بری و خوینه که مان پرشت

خوین پرژا به‌سه‌ر به‌ردیکی پانا که خوینی لیکه‌وت، لیم هات به‌زمانا

...چهن خوینی پیاده، چهن خوینی سوار، پرژا به‌سه‌رما، هه‌زاران هه‌زار...» (دیوان قانع، ۱۳۸۸: ۵۰۰-۵۰۶). مفهوم شعر بالا؛ در روز چهارم خرگوشی را شکار کرده و خون از خرگوش بر روی سنگی می ریزد و سنگ هم زبان به سخن باز می کند و می گوید: که ای سوار کار جوان، با این کارت، زخم کهنه مرا یادآور شدی و به گذشته های دور قبل از میلاد باز می گردد. سنگ به خونهای پیاده و سوارکارانی که در آن دیار ریخته شده اشاره می کند.

قانع^۳ تعلق خاطر ویژه‌ای به وطن داشته، قلبش برای سرزمین مادری اش می تپیده است. شعرهایش استعمار و استبداد را به چالش میکشند و آرزوی رهایی وطن از یوغ استعمار را زمزمه می کند. قانع، برای کاشتن بذر رهایی و آزادی در دل خوانندگان از هر فرصتی در شعر، استفاده نموده و گذشت‌های پر شکوه و با عظمت نیاکانشان را یادآور بوده است. جالب اینکه شاعر به هر کجا و مکانی از وطن می رود با همه طبیعت می تواند به گفتگو بنشیند و در بیشتر صحبت‌هایش با طبیعت به تاریخ مادها و گذشته پر افتخار «کردها» اشاره می کند. اگر تا به اینجا توجه کرده باشید شاعر به‌هنگام سرودن شعر «...یک هویت مفروض یا نقابی اختیار می کند تا شعر از زبان کسی جز خود او گفته شود و خوانندگان نظرات ابراز شده در شعر را به شاعر انتساب

ندهند...» (پاینده، ۱۳۸۸: ۲۰).

۳- شخصیت بخشیدن به گیاهان

شاعر با بخشیدن جان به درخت و سوال پیچ کردن وی، نشان می دهد که می تواند هر چیزی را که بخواهد روح و جان ببخشد. در این شعر قانع در پای سخن درخت کهن سالی می نشیند. و می بینیم که «در نگاه شاعر هیچ چیز نمی تواند از زنده‌نمایی دور بماند.» (غنی پور ملک‌شاه، ۱۳۹۰: ۴۸). چند بیت از این گفتگوی جالب قانع با درخت پیر در زیر آمده‌است. شعر (وته‌ی خه‌یالی له‌گه‌ل دارتوو) به معنی گفتگوی خیالی با درخت توت. «قانع: پرسیم ئه‌ی دره‌خت شه‌هنشای داران/ یاتاخی میران، جه‌رگه‌ی ناوداران....

....کوا به‌رگ و نیشان هه‌رده‌جارانت؟ کوا هاژه‌ی شالق، سه‌ردیارانت؟...

جواب : ...ئیسسته‌ی وا ره‌نگم ئیژه‌ی عه‌ودالله مه‌شور بووم به‌تووی مه‌حمووی سه‌ره‌والله / ئه‌من ده‌س نه‌مام له‌یلی عامریم یادگاری ده‌ور مووسا و سامریم...» (دیوان قانع، ۱۳۸۸: ۴۴۲-۴۵۰).

در این شعر قانع می گوید: روزی هوای سفر به کوهستان به سرش می زند. پس وسایل کوهنوردی و سفر را آماده کرده و به تنهایی راه افتاده است. در مسیر راهش به درختی می رسد که معلوم بوده سالهای زیادی از عمرش گذشته است. به کنار درخت رفته و سلام می کند. دراصل شاعر در این شعر با کنده درخت کهن سالی به گفتگو می نشیند. همانند همه گفتگوهای قبل باز با وصف وی - درخت پیر-گفتگو را شروع می کند. بعد از آن، از کنده درخت پیر می پرسد، که چه نوعی از انواع درختان بوده و چه دیده است و چه بخاطر می آورد؟

درخت در جواب به اصل و نسب خویش اشاره می کند. از شهرتش می گوید. و از دورانها و سالهای زیادی را که دیده، یاد می کند. از آنهایی که مشهور و نامدار بوده‌اند و به دیدارش رفتند و در سایه او عیش و نوشها کردند. از دختران و زنان جوان که در سایه او آرامیده اند و به او تکیه کرده‌اند، یاد کرده و به وصف زیبایی و خوش اندامی آنان می پردازد. شاعر لطف و زیبایی و وزش باد و خزان را به صحنه ذهنش می آورد به شیوه ای که؛ درخت را به صورت انسان زنده در مقابل خود دیده و احساسش کنید. درختی که همه اوصاف و صفات و توانایی یک انسان دانا را به او بخشیده است، به بازگویی گذشت‌های دور می پردازد. اکثر وصفها با نوعی حرکت و حیات همراهند که باعث خلق صحن‌هایی زیبا و دل انگیزی در شعر شده اند، و حاکی از علاقه قلبی شاعر نسبت به دیار و موطنش است. در اینجا شاعر توانسته که توانای و دانایی به کنده درخت ببخشد در اصل توانسته که «... روح و جانش بدهد، این از معجزات پیشه شعر و شاعری است.» (آرام، ۲۰۱: ۸۲). در این شعر هم گفتمان مبتنی بر تگ گویی و تک صدایی است. هویت گوینده و مخاطب در این شعر یک شخصیت با قومیت «کرد» است که به نژاد و گذشته خود افتخار می کند.

در شعر (له‌گه‌ل گه‌نم) به معنی «با خوشه گندم» گفتگوی قانع با خوشه گندم است. در این شعر قانع، از خوشه گندم سوال می کند که؛ بخاطر خدا بگو: تو چه نوع گیاهی هستی؟ و در چه زمانی به زمین آمده‌ای؟ راستش را بگو: تو چه سودمندی می توانی داشته باشی؟ با بقیه چه فرق و تفاوتی داری؟ بگو به من، چه کسی تورا می کارد و آبیاریت می کند؟ کیستند آنهایی که تو آنها را بی نیاز و ثروتمند کرده ای و یا بوسیله تو ثروتمند شده اند؟

گندم در جواب قانع، به سود و ارزش و اهمیت و استفاده های گندم زبان باز کرده و چگونگی کاشت و برداشت گندم و زحمات کشاورز را برای قانع، توضیح می دهد. و می گوید که: بعد از زحمات فراوان و خستگی های کشاورزان، سود آن به جیب خانهای

روستاها می رود. و باعث می شود که کشاورز با فقر و بدبختی و حتی گدایی زندگی را بگذرانند. در این شعرقانع، مشکلات کشاورزان با مالکان را مطرح می کند. «قانع: گهنم تو دینت! تو له کام گیایت ئه مه، چهن قهرنه خه لکی سه ر دنیایت؟

راستم پی بیژه تو بوچی چاکی؟
کی شیفت ئه بری؟ کی ئه تکا به وهرد؟
... راستم پی بیژه کونه ی کونه سال
گهنم: قانع، من گهنم، پاشای نیعمه تم
ههرمنم که هو ی ژینی ئینسانم
... به لام ئه ی قانع؛ دهردم نیهانه

له ناو ده غلانا تو بوچی تاکی؟
کی ئاوت ئه دا به هه ناسه ی سهرد؟
هه تاکو ئیسته؛ کیت کردوو به مال؟
به واتای خه لقی، خه لکی جه ننه تم
ههرمن ره ونه قی گهل و نیشتمانم...
دهردی دهرنم یه کجار گرانه...» (دیوان قانع، ۱۳۸۸: ۴۰۶-۴۱۰).

۴- شخصیت بخشیدن به جانوران: قانع به حیوانات صفات انسانی بخشیده که در زیر چند نمونه از آنها را می خوانیم.

مانند: شعر (هاورئی خراپ) در معنی دوست بد، قانع در این شعر خصوصیات دو تیپ مخصوص از انسانها را در مقابل هم قرار داده است و و آنها را با بیان خواسته ها و آرزوهایشان هرچه بیشتر ملموس تر کرده است. موندلوی که هردو حیوان از انتخاب اشتباه خود دارند خواندنی می باشد.

«...قه له باچکه زور پی ناخوش بوو
ئه یوت ئه ی خوا به ختم بو وایه؟
...بولبولیش ئه یوت خوی بانی سه ره
خوزگه م به و که سه ی بو خوی مردوه

له داخی بولبول دایم بیهوش بوو
بو بووم به هاوپی ئه م بی حه یایه؟...
مردن خوشتره له ره فیقی که ر

له هاوپی که ره نه جاتی بووه...» (دیوان قانع، ۱۳۸۸: ۴۷۶-۴۷۸). مفهوم شعر کلاغ:
ای خدا این چه شانس و بختی است که به من داده ای؟ من با چه عقلی دوست این بی ادب شده ام؟ ... و بلبل هم می گفت: به خدای آسمانها قسم، مردن بهتر از این است که همچنین دوست نادان و جاهلی را داشته باشی. خوشا بحال آنهایی که مرده اند از همراهی و دوستی با جاهلان رهایی یافتند. در این شعر بلبل و کلاغ، همراه ویا دوست هم هستند. کلاغ نماینده ی انسانهایی است که فقط در فکر خورد و خوراکشان-خوش گذراندن و لذت بردن- هستند. و بلبل هم نمادی برای کسانی که، علم و هنر را انتخاب کرده اند. هردو از دیگری دلی پر دارند. هردو از دوست خود، انتظار دارد که رفتاری غیر از این که دارد داشته باشد. بررسی دقیق تصویر ارائه شده در این شعر... و تبیین معنای استعاره ی آن می تواند بر جنبه های ناپیدا یا خودآگاه احساسات شاعر پرتو افشانی کند...» (پاینده، ۱۳۸۸: ۱۸). که در واقع استنباطی از یک وضعیت اجتماعی و حس بیگانگی و جدایی و دوری از آدمها می باشد. بویژه تنهایی و سرگستگی و بیگانگی آنان را، برای خواننده و شنونده شعر مطرح می سازد.

نمونه دوم برای شخصیت بخشی به جانوران، شعر (له گهل تاوسی تانجیدا) به معنی باطاووس تانجی است. گفتگویی است در بین قانع و سگی از نژاد تانجی به نام طاووس در این گفتگو قانع به سگ پیرش قول می دهد که مواظبش باشد ولی به شرط اینکه طاووس شکارچی خوبی بشود. در جواب سگ پیر از قانع، گلایه ها کرده و از ناتوانیهای خویش برای شکار، قانع را مسئول

می داند. چند بیت از این شعر بسیار زیبای قانع آورده ایم. «تاووس، من و تو هردو و کمان پیرین
به دتر، مات و زویرین

من دوعا بۆ نان، تو دوعا بۆ من
...دهسا بت بینم، ئەهێ شیره کههێ خۆم
دۆس دیته سهیرمان چ جیایی دوژمن...
که رویشک و ریوی چلۆن ئەگری بۆم؟...
جواب تانجی:

...تا تو شاعیر بی و من تانجی تو بم
وا من خه ریکم له برسا ئەمرم
له مه خراپتر، هه ر ره نجه رو بم
له باتی که رویشک، مه ر گونت بگرم...
(دیوان قانع، 1388: 481-482).

قانع می گوید: طاووس، من و تو، هردو پیر شدیم و هر کدام ناراضی دلشکسته از دیگری هستیم. من برای غذا و تو برای من، دعا می کنیم. دوست و دشمن به ما چشم دوخته اند، ببینمت که چه غوغای برپا میکنی، ای شیر و پهلوان من. چه خرگوش و روباههای را برایم شکار می کنی. در جواب قانع، طاووس - که اسم سگ از نژاد تانجی است - می گوید: تا توشاعر باشی و من هم تانجی تو باشم. چه بهتر که هیچ کاری نکنم. چون من دارم از گرسنگی می میرم و به جای خرگوش مگر «این» تورا بگیرم. قانع به این نتیجه رسیده است که؛ پیشه شاعری کاری است که نمی توان با آن نان آور خوبی باشی، و به شیوه ای زیرکانه از زبان تانجی شکوای خود را از پیش هاش بیان می کند و شعر و شاعری را مایه فقر و نداری خود دانسته است «... همیشه شعر توانایی ودانایی به روح و جان انسانها نمی بخشد...» (آرام، ۲۰۱۰: ۸۲).

نمونه سوم برای جان بخشی به حیوانات، شعر دیگری به نام (کۆتر و پراوچی) در معنی؛ کبوتر و شکارچی: قانع از زبان کبوتر از ظلم و ستم ظالمان می گوید. قانع سعی بر تحریک وحس بیداری مردم و درک موقعیت و آشنایی با ستیز استبداد، را دارد. رسیدن به حق و آزادی اصلی ترین هدفی است که در سرودن این شعر وی احساس می گردد. قانع همزبان مردم بود و عواطف و احساسات آنان را نیز بیان کرده است و در این شعر به نوعی خطابه ای اجتماعی می باشد که از زبان کبوتر مظلومانه، بیان می شود. قانع در این شعر ذهنیتی متشکل دارد و توانسته است که هماهنگی و تناسب و شکل و ساخت را در هریک از بندها و سطرهای شعر به نمایش بگذارد که نشان دهنده توانایی و مسلط بودن وی می باشد. قانع، ظلم ظالمان را در قالب ابیاتی جاندار و پویا، به زیبایی به نمایش گذاشته است. چند سطر از شعر کبوتر و شکارچی را در زیر آورده ایم. «رۆژیک دهرویش

ئه وره حمان ساچمه زه نی کرده شان

کۆله کههێ به سته که مه ر بۆ پراو له دی هاته ده ر

...تفهنگی هینا سه ر پی تهقانی و کوشتی له جی...

به زمان حال، هاته زمان وتی: پراوچی بی ئیمان

بۆچی وات کرد به حالْم؟ بۆچی شکانت بالْم؟...» (دیوان قانع، 1388: 492-494).

مفهوم شعر این است: روزی از روزها آورحمان درویش، تفنگ ساچمه ایش را بر می دارد و بعد از طی کردن مسافت زیادی به زیر درختی برای استراحت پناه می برد. صدای کبوتر و جوجه هایش را در بالای سر خود می شنود. شکارچی که تا به آن وقت هیچ شکاری نداشته و نگران از دست خالی برگشتن به خانه بوده است. تفنگش را بر می دارد و سینه کبوتر مادر را نشانه

می کند. کبوتر به زمین و زیر پای شکارچی می افتد. کبوتر زبان به گفتگو باز کرده و در آخر از شکارچی می پرسد که چرا این ظلم را در حق او روا داشته است؟ و اضافه می کند که؛ من نیز همانند تو زندگی را دوست دارم و من چه کرده بودم که مرا از فرزندانم جدا کردی؟ حالا آنان چه می شوند؟ و چه بر سرشان می آید؟. قانع در شعر بالا کبوتر را به انسان همانند کرده. مثل مادری که در غم بی کسی فرزندانش از مرگ می ترسد زبان به داد خواهی می گشاید.

نتیجه

قانع شاعر در اشعارش، تشخیص ساده و پیچیده را فراوان مورد استفاده قرار داده است یعنی؛ عناصر بیجان طبیعت را به خدمت گرفته است و با نهایت مهارت و چیره دستی و زیبایی کلام، خصایص و احساسات انسانی را برای آنها قایل شده است، و می توان گفت: به آنها حرکت و حیات و احساس بخشیده است. قانع خواسته است عمق سختی ها و بلاهای را که این مملکت در طول تاریخ - و بخصوص زمان قانع- خودش شاهد بوده است به تصویر بکشد.

با تحلیل و بررسی اشعار قانع، معلومات وسیعی در باره تاریخ منطقه داشته و آنها را در اشعار خود آورده است.

گفتمان در شعر، در بیشتر مواقع تک صدایی می باشد.

شاعر؛ استعمار و استبداد را به چالش کشیده است.

محتوای اشعار قانع صرف نظر از تأملات عاشقانه- عشق به طبیعت و دیار- به نوعی احساس برانگیز می باشد بخصوص در مواردی که درباره میهن و نیاکان و گذشت‌های دور قوم ماد.

تشخیص در اشعار قانع نشان دهنده آن است که علی‌رغم گذشته سخت و ناهموار، بازگشت به دوران کودکی و بگفتگو نشستن با طبیعت و اشیاء، احساس لذت و آرامی برای او، به دنبال داشته است.

در اشعار قانع؛ تنهایی و گریز از مردم زمان را نشان می دهد و به همین دلیل به دامان طبیعت و اشیاء، پناه برده است تا درد تنهایی، قابل تحمل سازد.

از طرفی هم با به یادآوری گذشته‌های پرافتخار، امید به آینده‌ای با شکوه را به خواننده خود مزده بدهد.

و در آخر؛ تشخیص برای قانع تنها دروازه و وسیله‌ای برای بیان کردن بوده است تا همه آنچه را که نمی توانسته بیان کند به وسیله تشخیص و بوجود آوردن شخصیتها، بیان نماید، از جمله آن؛ مشکلاتی درباره مسائل شخصی و اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و قومی را از طریق تشخیص با خوانندگان درمیان گذاشته است.

Investigat the Recognition in Qaneh's Poetry

Pakhshan Muhammad Mahmoud

Persian Language Department, College of Language, Salahaddin Universty, Erbil, Kurdistan Region, Iraq.

E-mail: Pakhshan.mahmoud@su.edu.krd

Abstract:

Poets in different periods of human history have entered the field of literature that patriotism and nationalism has been one of their poetic themes and have turned poetry into one of the prominent positions that can express the feelings and pains of their nation. Express with it. They endured the hardships of the nation and sought to portray the true face of the colonialists and oppressors. Patriotism and nationalism has been one of their poetic themes. One of these poets is convinced, he lived in a time full of oppression and tyranny and for this reason he has used the array of discernment in his poems. With the help of recognizing inanimate elements, he has used nature and with the utmost skill and mastery and beauty of words, has given them human characteristics and feelings, and has given them movement, life and feeling, he, anti-colonialism and justice , Freedom-seeking, etc. with the help of diagnoses of the type; He draws simple and complex in his poems. The research method is library study based on content analysis.

Keywords: Simple Diagnosis, Complex Diagnosis. Qaneh's Poems.

پینوشتها:

- ۱- برای روشنتر شدن موضوع باید توضیحی هم در باره استعاره و انواع آن را یاد آور شویم؛ «استعاره در لغت به معنای عاریه و گروگان خواستن است. و در اصطلاح علم بیان، به کاربردن واژه ی است در معنای غیر اصلی و نامعمول آن.» (نوروزی، ۱۳۸۰: ۴۳۳-۴۶۴). و بر دوگونه است که؛ «...۱- استعاره مصرحه (آشکار) و ۲- استعاره کنایی (پوشیده). به استعاره کنایی استعاره مکنیه یا بالکنایه...» گفته می شود. (نوروزی، ۱۳۸۰: ۴۸۶-۴۷۸) و (یاسنی، ۱۳۸۱: ۲۱-۲۳). موضوع این تحقیق، مربوط به استعاره ی نوع دوم است که برای روشن شدن مطلب، بیشتر توضیح داده شده است. «استعاره کنایی به هیأت انسان، به هیأت حیوان، به هیأت نبات و به هیأت جماد جلوه گر می شود، که در هیأت انسان یا مردم گونگی، فرنگیها پرسونی فیکاسیون (Personification) می نامند و در فارسی به تشخیص ترجمه کرده اند. مشبه همراه است با صفات یا اندامهای انسانی و حرکات انسانی.» (نوروزی، ۱۳۸۰: ۴۸۶-۴۷۸). و (شمیسا، ۱۳۷۶: ۶۴). نوع دوم از استعاره کنایی که در هیأت حیوان (جانورگونی) است به آن آنیمیسیم (Animism) گفته می شود. که در این گونه استعاره «مشبه همراه است با ملایمات و صفات جانوران.» این کار بر می گردد به «.. تفکر بشر قدیم- که هنوز در ادبیات زنده و رایج است- همه چیز جاندار بوده است؛ مثل: باد می آمد و شب رفت...هنوزهم در زبان روزمره، مورد استفاده مردم می باشد، و به آن آنیمیسیم یا جاندارانگاری گفته می شود...» (همان منبع قبلی). شمیسا براین عقیده است
- ۲- توضیح جاندار انگاری در هیأت حیوان یا آنیمیسیم «...بااستعاره مکنیه تخیل و نادلیپذیر و گاهی مضحک است. اما توضیح و تفسیر آنها بر مبنای مجاز عقلی یا اسناد مجازی یعنی اسناد فعل یا صفت به فاعل یا مسندالیه غیر حقیقی اشکالی ندارد.» (شمیسا، ۱۳۷۶: ۶۵-۶۶). نوع سوم از استعاره کنایی آن است که «در هیأت جماد تجسم شود که مشبه در هیأت جسمی بی جان جلوه گر می شود.» و نوع چهارم از استعاره کنایی «در لباس نبات و یا گیاه گونی است و مشبه یا اندام ها با ملایمات گیاهان همراه است.» (همان منبع قبلی). و (نوروزی، ۱۳۸۰: ۴۳۴). و این را هم نباید از یاد ببریم که؛ فرق و تفاوت تشبیه و استعاره، در این است که؛ «در تشبیه، ادعا می کنیم که فلان چیز شبیه فلان چیز دیگر است یعنی از جهتی شباهتی میان آن دو است اما در استعاره، ادعا می کنیم که فلان چیز عین خود آن چیز دیگر است.
- ۳- این گونه نگاه قانع به وطن، یاد آور و مصداق این شعر «سید اشرف» شاعر دوره مشروطه است که می گوید:
- ۴- «ای غرقه در هزار غم و ابتلا وطن!
ای در دهان گرگ اجل مبتلا وطن!
- ۵- ای یوسف عزیز دیار بلا وطن!
قربانیان تو، همه گلگون قبا وطن
- ۶- بی کس وطن، غریب وطن، بینوا وطن.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۴۸).

منابع فارسی:

براهنی، رضا. (۱۳۷۱). طلا در مس، ج ۱. تهران: ناشر نویسنده.

ثروتیان، بهروز (۱۳۸۱)، بیان در شعر فارسی، انتشارات برگ.

داد، سیما. (۱۳۸۲). فرهنگ اصطلاحات ادبی. تهران: انتشارات مروارید.

خان محمدی، محمد حسین. (۱۳۸۴). علم بدیع آشنایی با آرایه های سخن، قم: انتشارات مهر امیرالمومنین.

شریفی، محمد. (۱۳۸۷). فرهنگ ادبیات فارسی، تهران: نشر نو، معین.

شفیعی کدکنی، محمد رضا. (۱۳۷۲). صور خیال در شعر فارسی، ج ۵، انتشارات آگاه.

شفیعی کدکنی، محمد رضا. (۱۳۸۰). صور خیال در شعر فارسی. تهران: انتشارات آگاه.

شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۹۱). موسیقی شعر. تهران. چاپ سیزدهم. چاپ نیل.

شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۹۲). باچراغ و آینه در جستجوی ریش‌های تحول شعر معاصر ایران. تهران: انتشارات سخن.

شمیسا، سیروس. (۱۳۶۶). فرهنگ تلمیحات. تهران. انتشارات فردوس.

شمیسا، سیروس (۱۳۷۹)، بیان، تهران، چاپ هشتم، چاپخانه رامین.

شمیسا، سیروس (۱۳۸۱)، بیان ومعانی. تهران. انتشارات فردوس.

شمیسا، سیروس (۱۳۸۱)، نگاهی تازه به بدیع. تهران: انتشارات فردوس.

شمیسا، سیروس (۱۳۷۶)، بیان و معانی، انتشارات فردوس، چاپ سوم، تهران.

طاهری، فرزانه (۱۳۹۱)، ویلفرد گرین، لی مرگان، ارل لیبرو و جان ویلینگم، تهران: انتشارات نیلوفر.

فتوحی، محمود. (۱۳۸۵)، بلاغت تصویر. تهران: انتشارات سخن.

میرصادقی، جمال (۱۳۸۸)، واژه‌نامه هنر داستان نویسی، چاپ دوم، تهران، نشر کتاب مهناز.

میرصادقی، میمنت. (۱۳۷۳)، واژه‌نامه هنر شاعری، تهران: انتشارات کتاب مهناز.

مهدی، مجتبی (۱۳۸۱)، از معنا تا صورت: طبقه بندی و تحلیل ریشه‌ها، زمینه‌ها، نظریه‌ها، جریان‌ها رویکردها، اندیشه‌ها، آثار مهم نقد ادبی در

ایران و ادبیات فارسی، تهران: سخن، جلد ۲.

نیکوخت، ناصر (۱۳۹۱)، تحلیل شعری، تهران. چاپ دوم، انتشارات اوقاف.

هاشمی نسب، صدیقه (۱۳۷۱)، کودمان و ادبیات رسمی ایران، تهران: انتشارات سروش.

نوروزی، جهانبخش (۱۳۸۰)، میزان سخن پارسی معانی و بیان ۲ و ۱، انتشارات کوشا، شیراز.

خه‌زنه‌دار، مارف (2010)، میژووی ئه‌ده‌بی کوردی، به‌رگی ۶، هه‌ولیر، چاپخانه‌ی ئاراس.

قانع، بورهان (1388)، دیوانی قانع، تاران، چاپی پینجه‌م، میدیا.

ایران پورممان، فردین (۱۳۸۹)، تشخیص در اشعار شفیع کدکنی، تهران: رشد آموزش زبان و ادب فارسی، شماره ۶۲.

- انوشه، حسن، (۱۳۸۰)، دانشنامه ادب فارسی، تهران، موسسه انتشاراتی دانش نامه، شماره ۱.
- پاینده، حسین، (۱۳۸۸)، نقد شعر زمستان از منظر نظریه روانکاوی لاکان، فصلنامه زبان و ادب پارسی، شماره ۴۲.
- زمانی، محمد مهدی، (۱۳۹۷)، سبک شناسی انتقادی شعر شمس کسمایی، فصلنامه زبان و ادب پارسی، شماره ۷۷.
- شریفی، ولی اله، تشخیص و نقش آن در حیات شعری شهریار، فصلنامه علامه، شماره ۶۸.
- غنی پور ملک‌شاه، احمد (۱۳۹۰)، تشخیص در اشعار پروین اعتصامی، رشد آموزش زبان و ادب فارسی، شماره دوم.
- محمدی، علی و زراعی، جمیله، (۱۳۸۸)، بررسی و تحلیل آرای‌های تشخیص در سروده های قیصر امین پور، فصلنامه زبان و ادب پارسی، شماره ۴۱.
- یاسینی، حسن (۱۳۸۱)، تأملی در مجاز، استعاره و تشخیص، آموزش زبان و ادب پارسی، ویژه نامه شماره ۶۲.
- آرام محمد قادر (2010). پؤلی شیعر له بزافی پؤشنگه‌ری کوردیدا. دانشگاه سلیمانیه. دکترا.
- عبدالله رحمان عولا (2010). شیعری شانۆیی له ئه‌ده‌بی کوردیدا (باشووری کوردستان 1925-1961)، دانشگاه سلیمانیه/دانشکده ادب. کارشناسی ارشد.
- ناهیده حسین عبدالرحمان (2010). لایه‌نی سیاسی و کومه‌لایه‌تی له چیروکه‌کانی (حه‌سه‌نی قزلجی دا). دانشگاه صلاح الدین. کارشناسی ارشد.